

و خدايي که در اين نزدیکی است / لای این شب بوهای آن کج بلند...

درس پانزدهم

کبوتر طوق دار

آورده اند که در ناحیه کشمیر متصدی خوش و مرغزاری نزه بود که از عکس ریاحین او، پرزراغ چون دم طاووس نمودی، و در پیش جمال او دم طاووس به پرزراغ مانستی.

قلمرو زبانی:

آورده اند: نقل شده است. / عکس: انعکاس، بازتاب. / متصدی: شکار گاهی. / ریاحین: جمع ریحان، گل های خوشبو  
ناحیت: سرزمین / مرغزار: چمنزار / او: آن / نزه: با صفا، خوش آب و هوا / مانستی: شبیه بود

قلمرو ادبی:

تضاد / تشبیه / مراعات نظیر / اغراق

قلمرو فکری:

نقل شده است که در ناحیه کشمیر شکار گاهی زیبا و چمنزاری خوش آب و هوا وجود داشت که از تصویر و انعکاس گل ها و گیاهان آن پر زاغ مانند دم طاووس زیبا به نظر می آمد و دم طاووس در مقایسه با زیبایی مرغزار مانند پر زاغ، نازیبا به نظر می رسید.

(اوج زیبایی چمنزار)

درفشان لاله در وی چون چراغی / ولیک از دود او بر جانش داغی  
شقایق بر یکی پای ایستاده / چو بر شاخ زمره جام باده

قلمرو زبانی:

درفشان: درخشان / دود: سیاهی / شقایق: نوعی گل / زمره: نوعی سنگ سبز رنگ. در اینجا منظور رنگ سبز است.

قلمرو ادبی:

قالب شعر مثنوی است چون هر بیت قافیۀ جداگانه دارد. / تشبیه: لاله چون چراغی روشن بود. / کنایه: داغ دار بودن = عاشق بودن

تشبیه: مصراع سوم، مشبّه: چو: ادات مصراع چهارم، مشبّه به / حسن تعلیل: علت سیاهی درون لاله دود کردن چراغ دانسته. / ایهام: داغ، الف) ماتم ب) داغ و سیاهی / ایهام تناسب: لاله، چراغ الف) گل لاله ب) چراغدان

قلمرو فکری:

آلاله های وحشی سرخ، مانند چراغ روشن بود اما [در برابر زیبایی آن مرغزار] و از حسد و حسرت آن باغ، دلش می سوخت و دود سوختن دلش، چون داغی بر سینه اش نمایان بود.

شقایق بر روی ساقه خود چنان می نمود که گویی جام باده سرخ رنگ بر روی شاخه سبز قرار گرفته است

www.my-dars.ir

و در وی شکاری بسیار، و اختلاف صیادان آن جا متواتر. زانمی در حوالی آن بردختی بزرگ کشتن خانه داشت. نشسته بود و چپ و راست می نگریست. نگاه صیادی بد حال و خشن جامه، جالی برگردن و عصایی در دست، روی بدان «دخت نهاد. بترسید و با خود گفت:»  
این مرد را کاری افتاد که می آید، و توان دانست که قصد من دارد یا از آن کس دیگر. من باری، جای نگه دارم و می نگرم تا چه کند.»

قلمرو زبانی:

و خدايي که در اين نزديکي است / لاي اين شب بوهاي آن کج بلند...

وي : آن ( شکار گاه ) نشانه سبكي ، «وي» براي غير انسان به کار رفته است. / شکاری : حيوانات شکاری / گشن: پر شاخ و برگ  
اختلاف: رفت و آمد / جال: دام براي پرندگان / متواتر : پيوسته / اين مرد را کاری افتاد : براي اين مرد کاری پيش آمد / جای  
نگه دارم : منتظر بمانم ، در جای خود می مانم  
قلمرو فکري:

و در آن شکار گاه حيوانات شکاری فراواني وجود داشت و پيوسته شکارچيان در آن جا رفت و آمد می کردند . زاغی در  
اطراف آن شکار گاه بر درختی پر شاخ و برگ لانه داشت. نشسته بود و به اطراف نگاه می کرد. ناگهان صيادی با وضع ظاهري بد و  
لباسی ضخيم و خشن در حالی که دامی بر گردن داشت و عصايی در دست، به سوی آن درخت آمد . زاغ ترسيد و با خود گفت :  
اين مرد به خاطر کاری به اين طرف می آيد . اما نمی دانم که به قصد شکار من می آيد يا دنبال شکار ديگری است. من به هر حال  
منتظر می مانم و نگاه می کنم تا ببينم چه کار می کند.

صياد پيش آمد و جال باز کشيد و جبهه بينداخت و در کمين بنشست. ساعتی بود؛ قومی کبوتران برسيدند و سر ايشان کبوتری بود که او را  
مطوقه گفتندی، و در طاعت و مطاوعت او روزگار گذاشتندی. چندان که دانه بديدن خافل و از فرود آمدن و جمله در دام افتادند. و صياد سادمان  
گشت و گرازان به تگ ايستاد، تا ايشان را در ضبط آورد. و کبوتران اضطرابی می کردند و حریک خود را می کوشيد. مطوقه گفت: «جای محباده نيست، چنان بايد که  
همگان استخلاص يابان را مهم تر از تخلف خودشانند. و حالی صواب آن باشد که جمله به طريق تعاون قوتی کنيد تا دام از جای بر کيريم که  
رئيس ما «آن است.» کبوتران فرمان وی بگردن و دام برکنند و سر خویش گرفت. و صياد در پی ايشان ايستاد، بر آن اميد که  
آخر در ماند و پيشند. زاغ با خواندنيشيد که: «بر ايشان بروم و معلوم گردانم که سر جام کار ايشان چه باشد، که من از مثل اين واقعه ايمن توانم بود، و  
از تجارب برای دفع حوادث سلاح ها توان ساخت.»

قلمرو زبانی:

حبه: دانه / سر ايشان: رئيس ايشان. / غافل وار: از سر غفلت / ساعتی بود: مدتی گذشت / جمله: همه قومی: گروهی  
/ گرازان: جلوه کنان و با ناز راه رفتن (گرازيدن). / گرازان به تگ ايستاد: با غرور شروع به دویدن کرد / گفتندی: می ناميدند.  
/ فعل اسنادی) / در ضبط آورد: اسير کند / اضطراب: بی قراری / مطاوعت: فرمانبرداری / هر یک خود را می کوشيد: هر کدام  
برای رهایی خود تلاش می کردند / روزگار گذاشتندی: روزگار می گذراندند.

قلمرو فکري:

صياد جلو آمد و دام را پهن کرد و دانه را ريخت و در کمين نشست. مدتی منتظر ماند. دسته ای از کبوتران رسيدند رئيس آن  
ها کبوتری بود که او را مطوقه می ناميدند. و کبوتران در اطاعت و فرمان بری او روزگار می گذراندند. به محض اين که دانه را  
ديدند از سر غفلت پايين آمدند و همگی در دام افتادند و صياد شاد شد و با ناز و غرور شروع به دویدن کرد. تا آن ها را جمع  
آوری کند کبوتران بی تابی می کردند و هر یک برای آزادی خود تلاش می کردند. مطوقه گفت: «اکنون وقت گفت و گو و بحث  
کردن نيست، بايد که همگی رهایی ديگران را مهم تر از رهایی خود بدانند و فعلاً مصلحت آن است که همگی با اتحاد و همکاری  
تلاش کنيم تا دام را از زمين بر کنيم، چرا که رهایی ما فقط از اين طريق به دست می آيد.» کبوتران از دستور او اطاعت کردند و  
راه خود را در پيش گرفتند. صياد به دنبال ايشان دويد، به آن اميد که سر انجام خسته شوند و بيفتند. زاغ با خود فکر کرد که  
به دنبال ايشان بروم و معلوم کنم که سر انجام کار ايشان چه می شود. چرا که من نيز ممکن است به چنين حادثه ای گرفتار شوم  
و از تجربه ها می توان در حوادث ناگوار بهره گرفت.

و خدايي که در اين نزديکي است / لای اين شب بوهاي آن کج بلند...

و مطوقه چون بيد که صياد در قهای ایشان است ياران را گفت: « اين ستيزه روی در کار ما به جد است، و تا از چشم او ناپيد شويم دل از ما برنگيرد. طريق آن است که سوی آبادانی ها و درختان ما رويم تا نظر او از ما مستطع گردد، و نويمد و جاياب باز گردد، که در اين نزديکي موشی است از دوستان من؛ او را بگويم تا اين بنده سيرد.» کبوتران اشارت او را امام ساختند و راه تا قند و صياد بازگشت.

قلمرو زبانی:

قفا: به دنبال / ستيزه روی: بی شرم، گستاخ / به جد: جدی / دل از ما برنگيرد: کنایه از منصرف نمی شود، دست از سرما بر نمی دارد / طريق آن است: راه چاره آن است / خایب: ناامید؛ بی بهره. / اشارت: نظر، پیشنهاد. / امام: راهنما، پیشوا.

قلمرو فکری:

مطوقه وقتی دید که صياد به دنبال ایشان است به دوستان خود گفت: « اين بی شرم در کار ما جدی است و تا از چشم او ناپيد نشويم دست از سرما بر نمی دارد. راه چاره آن است که به سوی آبادی ها و جنگل ها برويم تا او نتواند ما را ببیند و ناامید و بی بهره بر گردد چرا که در اين نزديکي موشی زندگی می کند که از دوستان من است من به او می گويم تا اين بنده را ببرد.» کبوتران پیشنهاد او را راهنمای خود ساختند و راه خود را بر گرداندند و صياد بازگشت.

مطوقه به مسکن موش رسید. کبوتران را فرمود که: « فرود آيید.» فرمان او نگاه داشتند و حمله نشتند. و آن موش را زبر نام بود، با دای تمام و خرد بسیار، گرم و سرد روزگار دیده و خیر و شر احوال مشاهده کرده. و در آن مواضع از جهت کري نگاه روز حادثه صد سوراخ ساخته و هر یک را در ديگری راه گشاده، و تيمار آن را فراخور حکمت و بر حسب مصلحت بداشته. مطوقه آواز داد که: « بيرون آي.» زبر پرسید که: « کیست؟» نام گفت؛ بشناخت و به تحمیل بيرون آمد.

قلمرو زبانی:

فرمان او نگه داشتند: به فرمان او عمل کردند / دها: زیرکی / خیر و شر احوال مشاهده کرده: کنایه از خوبی و بدی های زیادی دیده / گرم و سرد دیده: کنایه از با تجربه بوده / مواضع: جایگاه ها. / از جهت: برای / تيمار بداشته: مواظبت کرده.

قلمرو فکری:

مطوقه به مسکن موش رسید. به کبوتران دستور داد: « پايين بياييد.» به فرمان او عمل کردند و همگی پايين آمدند. نام آن موش زبرا بود. با زیرکی فراوان و دانش بسیار و بسیار با تجربه بود و خوبی ها و بدی های بسیار دیده بود. در آن جایگاه برای فرار در روز حادثه سوراخ بسیار درست کرده بود که هر یک به دیگری راه داشت و مطابق با حکمت و مصلحت از آن ها نگاه داری می کرد. مطوقه صدا زد که بيرون آي: زبرا پرسید که کیست؟ مطوقه نام خود را گفت. زبرا او را شناخت و به سرعت از سوراخ بيرون آمد.

چون او را در بند بلا بته دید، زه آب دیدگان بگشاد و بر رخسار، جوی ها برانزد و گفت: « ای دوست عزيز و رفيق موافق، تو را در اين رنج که اکلند؟» جواب داد که: « مراقتنای آسمانی در اين ورطه کشید.» موش اين بشنود، وزود در بريدن بنده ايستاد که مطوقه بدان بته بود. گفت: « نخت از آن ياران کشای.» موش بدین سخن التفات ننمود. گفت: « ای دوست، ابتدا از بريدن بنده اصحاب اولی تر.» گفت: « اين حديث را مکرر می کنی؛ مگر تو را به نفس خویش حاجت نمی باشد و آن را بر خود حتی نمی شناسی؟» گفت: « مرادین ملامت نباید کرد که من رياست اين کبوتران تکفل

و خدای که در این نزدیکی است / لای این شب بوهای آن کج بلند...

کرده ام، و ایشان را از آن روی بر من حتی واجب شده است، و چون ایشان حقوق مرا به طاعت و مناصحت بگزارند، و به معونت و مطهرت ایشان از دست صیاد بچشم، مرا نیز از همه لوازم ریاست بیرون باید آمد، و موجب سیادت را به ادارسانید. و می ترسم که اگر از کشادن عقده های من آغاز کنی ملول شوی و بعضی از ایشان در بند بمانند، و چون من بسته باشم - اگر چه ملالت به کمال رسیده باشد - اهمال جانب من جایز نشمری، و از ضمیر بدان رخصت نیایی، و نیز در هنگام بلا شرکت بوده است، در وقت فراغ موانعت اولی تر، و الاطاعتان مجال وقیعت یابند.»

قلمرو زبانی :

زه : تراوش و جوشیدن آب از درز چیزی ، آبی بود که از سنگی یا از زمینی همی زاید به طبع خویش / زه آب دیدگان : چشمه چشم ( چشمه چشم را زه آب خوانده است ) / ورطه : گرداب / در بریدن بند ها ایستاد : شروع به بریدن بندها کرد / التفات : توجه / اولی تر : شایسته تر / حدیث : سخن / ملامت : سرزنش / تکفل : متعهد کردن / مناصحت : همدیگر را نصیحت کردن / معونت : یاری / مظاهره : پشتیبانی / موجب : ایجاد کننده . وظایف و اعمالی که انجام آن بر شخص واجب است سیادت : بزرگی ، سروری / عقده : بند / ملول : به ستوه آمده ، اندوهگین / ملالت : دلتنگی ، آزرده گی / اهمال : سستی کردن در کاری ، فرو گذاشتن / ضمیر : ته دل / رخصت : اجازه / فراغ : آسودگی / طاعتن : سرزنش کننده / مجال : فرصت / وقیعت : سرزنش ، بدگویی

قلمرو ادبی :

بند بلا : تشبیه ( می توان تشبیه هم دانست ) - زه آب دیده ( چشمه چشم مانند زه است ) / کنایه : زه آب دیدگان گشودن کنایه از « گریستن ، اشک جاری کردن » / کنایه : بر رخسار جوی ها براند : بسیار گریه کرد . / اغراق / استعاره : جوی ها استعاره از « اشک های زیاد »

قلمرو فکری :

وقتی زبرا مطوقه را در بند دید بسیار گریست و گفت : « چه کسی تو را در این سختی و بلا انداخت . » مطوقه گفت : « تقدیر و سرنوشت مرا در این گرداب انداخت . » وقتی موش این سخنان را شنید شروع کرد به بریدن بندهای مطوقه . مطوقه گفت : « ابتدا بندهای دوستان را ببر . » موش به این سخنان توجه نکرد . مطوقه گفت : « ای دوست اول بریدن بندهای دوستان واجب تر است . » موش گفت : « این سخن را زیاد تکرار می کنی ؛ مگر تو جانت را دوست نداری و برای خودت حقی قایل نیستی ؟ » مطوقه گفت : « مرا به خاطر این سخنان سرزنش نکن چرا که من ریاست این کبوتران را بر عهده دارم و از این جهت آنان بر من حقی دارند . چون ایشان آن چه در حق من لازم بود انجام دادند و با کمک و پشتیبانی ایشان از دست صیاد رها شدم من نیز باید حق آنان به جای آورم و آن چه به دلیل رییس بودن بر من واجب است به انجام برسانم . و می ترسم که اگر شروع به بریدن بندهای من کنی ، خسته شوی و برخی از آنان در بند بمانند و اما چون من در بند باشم - اگر چه خسته باشی - سهل انگاری در حق من را شایسته نمی دانی و بدان راضی نمی شوی و هم این که هنگام بلا با هم شریک بودیم در زمان آسایش هم همراهی شایسته تر است . و گرنه عیب جویان فرصت عیب جویی پیدا می کنند . »

موش گفت : « عادت اهل مکرمت این است ، و عقیدت ارباب مودت بدین نخصلت پسندیده و سیرت ستوده در موالات تو صافی تر گردد ، و ثقت دوستان به کرم عهد تو بپذیرد . » و آن گاه به جد و رخت بندهای ایشان تمام برید ، و مطوقه و یارانش مطلق و ایمن بازگشتند .

و خدايي که در اين نزديکي است / لاي اين شب بوهاي آن کج بلند...

قلمرو زباني:

مکرم: کرم / ارباب: بزرگان / مودت: دوستي / موالات: دوست داشتن / ثقت: اعتماد کردن / مطلق: آزاد.

قلمرو فکري:

موش گفت: « اين روش و شيوه ي بزرگان است و نظر دوستان به اين خصلت نيکو و اين صفات پسنديده در دوستي با تو بيش تر مي گردد و اعتماد دوستان به بزرگواري و پيمان داري تو بيشتر مي شود.» و سپس با تلاش تمام و ميل بسيار بند هاي ايشان را برید و مطوقه و يارانش آزاد و آسوده خاطر بر گشتند.

کليله و دمنه ، نصرالله منشي

کارگاه متن پژوهي

قلمرو زباني

۱- در باره کاربرد و معنای فعل « ایستاد » در جمله های زیر توضیح دهید.

\* گرازان به تگ ایستاد. شروع کرد

\* صياد شادمان در پی ايشان ایستاد. وید

۲- چهار واژه مهم املايي از متن درس بياييد و معادل معنایی آنها را بنويسيد. مونت - مناهرت - سياوت - مطاوعت - استخلاص

۳- در زبان معيار ، حذف شماسه ممکن نيست . در گذشته ، گاه ، در يك جمله ، شناسه به قرينه فعل قبلي حذف مي شد.

نمونه: شیران غمگین و به اتفاق، آهورا از دام رانید.

در جمله بالا فعل « رهانید » به جای « رهانیدند » آمده است.

\* حال از متن درس نمونه ای دیگر برای حذف شناسه بياييد و بنويسيد. دام برکنند و سرخویش گرفت

قلمرو ادبي

۱- تشبيهات را در بيت های زیر بياييد و در هر مورد ، « مشبه » و « مشبه به » به را مشخص کنید:

درفشان لاله در وی چون چراغی و لیک از دود او بر جاننش داغی

شقایق بر یکی پای ایستاده چو بر شاخ زمرّد جام باده

لاله مانند چراغی روشن است / مشتاق بر پای بودن: مشبه: چو: اودات جام باده بر شاخ زمرّد بودن: مشبه به

۲- در عبارت زیر ، استعاره را بياييد:

« چون او را در بند بلا بسته دید، زه آب دیدگان بگشاد و بر رخسار، جوی ها براند.» جوی: استعاره از اشک

۳- از متن زیر ، کنایه های معادل مفاهیم زیر را بياييد:

\* انسان با تجربه (کرم و سرد روزگار پشیده) \* نا امید شدن (دل بر گرفتن)

و خدايي که در اين نزدیکی است / الای این شب بوی پای آن کج بلند...

### قلمرو فکری

۱- معنی و مفهوم عبارت زیر را به نثر روان بنویسید:

در وقت فراغ موافقت اولی تر ، و اَلّا طاعنان مجال وقیعت یابند.

در هنگام آسودگی هم ، بهتر است در کنار آنها باشیم در غیر این صورت سرزنش کنندگان فرصت بدکویی پیدا می کنند.

۲) مفهوم قسمت های مشخص شده را بنویسید:

الف) مرا نیز از عده لوازم ریاست بیرون باید آمد و موجب سیادت به ادا رسانید.  
به عنوان رهبر باید وظیفه ام را انجام بدهم

ب) مگر تو را به نفس خویش حاجت نمی باشد و آن را بر خود حقی نمی شناسی ؟  
مگر توجبات را دوست نداری ؟

۳- هر یک از بیت های زیر ، با کدام قسمت درس ارتباط مفهومی دارد؟

مروّت نبینم رهایی ز بند به تنها و یارانم اندر کمند سعدی

می ترسم که اگر از کشادن بندهای من آغاز کنی ملول شوی و بعضی از ایشان در بند بمانند.

دوستان را به گاه سود و زبان بتوان دید و آزمود توان سنایی

می ترسم که اگر از کشادن عدهای من آغاز کنی ملول شوی و بعضی از ایشان در بند بمانند، و چون من بست باشم - اگر چه طالت به کمال رسیده باشد - افسال جانب من جایز

نشمری، و از ضمیر بدان رخصت نیایی، و نیز در هنگام بلا شرکت بوده است، در وقت فراغ موافقت اولی تر

۴- دو شخصیت زیر را بر مبنای این داستان تمثیلی ، تحلیل نمایید و ویژگی های شاخص آن ها را بنویسید.

\* زاغ : دوراندیش و محتاط \* مطوّقه : رهبری متعهد

۵- .....

مای دارس

گروه آموزشی عصر

www.my-dars.ir

و خدايي که در اين نزدیکی است / لای این شب بوهای آن کج بلند...

## گنج حکمت

### مهمان ناخوانده

آورده اند که وقتی مردی به مهمانی « سلیمان دارانی » رفت. سلیمان آنچه داشت از نان خشک و نمک در پیش او نهاد و بر سبیل اعتراف این بر زبان می راند:

کفتم که چونکه آمدی، عیب مگیر  
چشم در ترو نان خشک و روی تازه

مهمان، چون نان بید، گفت:

« کاشکی با این نان، پاره ای پنیر بودی. »

سلیمان برخاست و به بازار رفت و ردا به گرو کرد و پنیر خرید و پیش مهمان آورد.

مهمان چون نان بخورد، گفت:

« الحمد لله که خداوند، غر و جل، ما را بر آنچه قیمت کرده است، قناعت داده است و خرسند گردانیده. »

سلیمان گفت:

« اگر به داده خدا بودی و خرسند نمودی، رداي من به بازار به گرو زرفتی! »

### جوامع الحکایات و لوامع الروایات، محمد عوفی

قلمرو زبانی :

بر سبیل اعتذار این بر زبان راند : از راه عذر خواهی این بیت را خواند / پاره ای : تکه ای، مقداری / بودی : می بود « ماضی استمراری » / ردا ک جامه / گروه : چیزی که قرض گیرنده نزد قرض دهنده گذارد تا پس از ادای قرض مسترد شود. /

قلمرو فکری :

این داستان دو موضوع مهم را به چالش می کشد : یکی « قناعت » و دیگر « دستاویز ساختن قناعت » یعنی شیادی و فریب کاری. سلیمان دارانی، چهره قناعت پیشگی واقعی است و مهمان، چهره شیادی که ادای قانع بودن را درمی آورد تا بفریبد . حکایت با جمله قصار طنز آمیزی به نتیجه نشست که حکم مثل یافته است، و این خود به جنبه هنری و ماندگاری آن می افزاید.